**اصول، جلسه 82: 12/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد جریان استصحاب در احکام شرعیه‌ای که از احکام عقلی به دست می‌آید. مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول با دو بیان خواسته بودند بفرمایند که چنین استصحابی جاری نیست. ایشان می‌خواهند که در هر دو بیان یک نقطة مشترک دارد، می‌خواهند بگویند که موضوع استصحاب به نظر عرف در اینجا بقائش احراز نشده. و احراز موضوع شرط جریان استصحاب است. بیان اوّل این بود که در جایی که مثلاً ما می‌گوییم که صدق مضر قبیح است، اینجا در واقع حکم قبح روی صدق نمی‌رود به تنهایی، بلکه روی صدق مضر می‌رود، بنابراین در جایی که صدق مضر تبدیل به صدق نافع بشود این موضوع تغییر کرده ما استصحاب را نمی‌توانیم در آن جاری کنیم. این یک بیان بود، ماحصل این بیان.

یک بیان دیگر این هست که اصلاً آن خصوصیت خودش معروض حُسن و قبح هست. حُسن و قبح روی احسان و ظلم می‌رود. احسان، حسن هست و ظلم قبیح هست. بنابراین ما در واقع جایی که عنوان احسان و عنوان ظلم تحققش ثابت نیست ما در اصل آن موضوع شک داریم و با شک در موضوع استصحاب جاری نمی‌شود. ما در جلسة قبل اشاره به این نکته کردیم که این دو بیان هر دویش مبتنی بر این هست که موضوعی که در حکم عقل موضوع حُسن و قبح هست به همان شکل هم در حکم شرع موضوع هست و عرف آن موضوع را در حکم شرع هم شبیه همان عقل می‌بیند و این خودش محل اشکال بود که در کلام مرحوم نایینی و مرحوم آقای خویی به تفصیل به این جهت پرداخته بودند که تبعیت حکم شرعی نسبت به حکم عقلی در نحوة موضوع درست نیست و در نتیجه ممکن است در موضوع حکم عقل یک قیدی به نحو حیث تقییدی باشد یا اصلاً تمام العلة باشد، ولی در موضوع حکم شرع به نظر عرف به آن شکل نباشد. بنابراین این بیان نمی‌تواند نتیجة عدم جریان استصحاب در احکام شرعیه‌ای که از احکام عقلیه استنتاج می‌شود به دنبال داشته باشد. البته این دو تا بیان یک اشکالات اختصاصی هم دارند، آن بیان اوّل که ایشان در واقع بین، در بیان اوّل تکیة مرحوم آقای روحانی این هست که بین متعلق الحکم و موضوع حکم فرق است. قیوداتی که در متعلق حکم هست هم حیث تقییدی هستند و موضوع با تقیید و قیودات تغییر می‌کند. این را می‌فرمایند فی التقرر، و می‌گویند توضیحش در محل خودش می‌آید. من حالا نمی‌دانم توضیح ایشان در محلش چی هست، ولی اجمالا اجالتاً اینجوری به نظر می‌رسد که ما اینجوری درک نمی‌کنیم که مجرد این‌که چیزی موضوع دلیل نباشد و متعلق دلیل باشد باعث می‌شود که تمام قیودات حیث تقییدی تلقی بشود به نظر عرف. بلکه همان دیدگاهی که در موضوع هست که بالنظر الدقی تمام قیوداتی که ممکن است تمام قیودات بالنظر الدقی جزء موضوع تلقی بشوند، ولی عرف یک موضوع، یک محمول و یک حالات موضوعی را می‌بیند. شبیه همین هم در مورد متعلق حکم هست. ما فرض کنید در جایی که می‌گوییم در ساعت اوّل جلوس واجب بوده به دلیل این‌که، حالا آن طرفش را مثال بزنم. در ساعت اوّل جلوس غیر مقدور بوده، در ساعت دوم نمی‌دانیم قید مقدور هست یا قید مقدور نیست. در ساعت اوّل به دلیل غیر مقدور بودن جلوس واجب نبوده. خب اینجا عرف می‌گوید الجلوس لم یکن بواجب فی الساعة الاولی. نمی‌گوید جلوس غیر مقدور، غیر مقدور بودن را حیث تعلیلی قرار می‌دهد نه حیث تقییدی. و حالا در ساعت دوم این غیر مقدور بودن اگر تغییر کرده باشد امثال اینها، موضوع را باقی می‌بینند، حتی اگر تبدیل به مقدور شده باشد و واجب شده باشد. اینجا ولو دیگر شک، تعبیری که در کلام مرحوم آقای حائری هم هست که اینجا اگر انسان آن ملاک رفته باشد یک ملاک دیگر آمده باشد و حکم تغییر کرده باشد، ممکن است ما می‌گوییم شک نداریم و استصحاب جاری نیست، ولی عدم جریان استصحاب نه به جهت این‌که موضوع تغییر کرده. به دلیل این‌که شک نداریم. بعضی وقت‌ها موضوع، همان موضوع است، ولی این موضوع در زمان اوّل حکمی دارد یقیناً در زمان دوم حکم دیگری دارد یقیناً. این عرفاً اینجوری کاملاً می‌توانیم بگوییم جلوس در زمان اوّل واجب است و در زمان دوم واجب نیست. این‌که تمام خصوصیات جزء به نظر عرف جزء موضوع قرار داده می‌شود در جایی که متعلق الحکم باشد نه، به این شکل نیست و می‌تواند به شکل دیگری باشد. خب حالا. این نسبت به آن بیان اوّلی که آقای روحانی داشتند.

نسبت به بیان دوم. بیان دوم آنجوری که یک مقداری، گویا ایشان این بیان دوم را بر پایة همان مقدمة همان قضیة معروفی که در اذهان هست استوار کردند که همة احکام عقل عملی بازگشت می‌کند به حُسن عدل و قبح ظلم. گویا یک لحن عبارت‌هایش اینجوری است. این را می‌خواهد بگوید همه به این بازگشت می‌کند، بنابراین موضوعش عدل و موضوع حُسن، عدل است و موضوع قبح ظلم است و بنابراین در جایی که عدل احراز نشده باشد نمی‌توانیم استصحاب بقای حُسن و به تبع استصحاب بقای وجوب بکنیم. در جایی که ظلم احراز نشده استصحاب بقای ظلم یا استصحاب بقای قبح را نمی‌توانیم جاری کنیم، حکم شرعی به حرمت را هم که تابع این حکم عقلی هست را نمی‌توانیم اجرا کنیم. این همان اشکالی که مرحوم آقای صدر در اینجور موارد اشاره فرمودند که اصلاً حُسن عدل و قبح ظلم خودش یک قضیة ضرورت به شرط محمول است. آن که عقل حکم می‌کند تعیین مصادیق عدل و تعیین مصادیق ظلم هست و عرض کردیم که در تعیین مصادیق ظلم و مصادیق عدل اهمال در حکم عقل راه دارد و اینجور نیست که اهمال راه نداشته باشد. آن توضیحاتی که در توضیح فرمایش مرحوم آقای خویی عرض کردیم در اینجا هم همان بحث‌ها جریان دارد و می‌آید. این بحث تمام.

یک نکتة کوچکی فقط اینجا اشاره کنم بعد به یک مطلب دیگری اشاره می‌کنم. آن نکته این هست که مرحوم آقای خویی که ایشان می‌فرمودند که در کلام مرحوم شیخ بر منع از جریان استصحاب در احکام شرعیه مستکشف از احکام عقلیه دو تا مقدمه وجود دارد، مقدمة اوّل این‌که اهمال در حکم عقل وجود ندارد، در موضوع حکم عقلی اهمال وجود ندارد. مقدمة دوم این‌که موضوع حکم شرعی هم مثل موضوع حکم عقلی هست به کیفیت حکم شرعی مثل کیفیت حکم عقلی هست، که ایشان در مقدمة دوم مناقشه می‌کردند. و با توضیحاتی که در جلسة قبل گذشت.

آقای خویی یک تعبیری هم دارند تعبیر جالب توجهی است. آن این است که ایشان می‌فرمایند که جایی که ممکن است موضوعی که عقل حکم می‌کند به حُسنش، شرع به وجوبش که حکم می‌کند، این مناط عقل به وجوبش یک مناط دیگری به عنوان ضمیمه. یک مناط دیگری هم همراه آن مناط حکم عقل برای حکم شرع وجود داشته باشد. به طوری که بعد از این‌که آن مناطی که عقل حکم به ثبوت حُسن به جهت آن مناط می‌کند برطرف شد باز هم احتمال بدهیم که حکم باقی است. بعد ایشان اشاره می‌کنند که نگویید این استصحاب از قسم استصحاب کلی قسم ثالث هست. چون مناط حکم وقتی حکم قبلی به یک مناطی بوده، این حکم به مناط دیگر هست. نه، ما مجرد این‌که مناط حکم تغییر کرد، حکم را تغییر نمی‌دهد. ما احتمال می‌دهیم خود همان حکمی که شارع مقدس جعل کرده باشد، آن حکم باقی باشد. ما استصحاب را در مناط جاری نمی‌کنیم. استصحاب را در حکم شرعی جاری می‌کنیم. که بنابراین استصحاب، استصحاب شخصی هست نه استصحاب کلی که از قسم کلی قسم ثالث باشد که ما آن را جاری نمی‌دانیم. این بیان مرحوم آقای خویی.

حالا اینجا البته باید یک نکته‌ای را مد نظر داشت که گاهی اوقات عرف متعارف حکمی را که آن مناط حکم شرعی را دخیل می‌بیند در حکم و حکم را با توجه به آن مناط متعدد در نظر می‌گیرد. حکمی که به یک مناط باشد، حکمی که به مناط دیگر باشد را دو تا حکم می‌بیند. فرض کنید یک دلیل، وجوب، اگر یک شخصی اکرامش واجب باشد به مناط عالم بودن. بعد عالمیتش از بین رفته باشد، احتمال بدهیم که این وجوب داشته باشد به مناط خدمتگزار بودن، خادم بودن. اینها وجوب به مناط عالمیت با وجوب به مناط خادم بودن به نظر عرف دو تا وجوب مختلف هست. اینجور نیست که یک وجوب وُحدانی این را در نظر بگیرد. احیاناً عرف آن مناط را منشاء تعدد حکم می‌بیند. این را باید در نظر گرفت که آیا عرف مناط را در وحدت و تعدد حکم دخیل می‌داند یا دخیل نمی‌داند. اگر در وحدت و تعدد حکم دخیل بداند استصحاب جاری نمی‌شود به دلیل این‌که اتحاد قضیة متیقنه و مشکوکه موضوعاً و محمولاً باید باشد. و اینجا اگر ما اشاره به آن شیء خارجی هم بکنیم، بگوییم این شخص مثلاً، مثلاً این آقا قبلاً واجب الاکرام بوده، الآن نمی‌دانیم که واجب الاکرام هست یا واجب الاکرام نیست، موضوع ممکن است بگوییم واحد است ولی محمول ما که وجوب اکرام هست دو تا وجوب اکرام مختلف هست. وجوب اکرام به مناط عالمیت و وجوب اکرام به مناط خادمیت، دو تا وجوب اکرام مختلف باشد و با همدیگر تفاوت داشته باشد.

مرحوم آقای حائری رحمت الله علیه یک بیاناتی شبیه، از جهاتی شبیه بیانات آقای خویی هم دارند و خب یک تفاوت‌هایی هم در بیاناتشان هست من خیلی وارد تمام جزئیات بیانات ایشان نمی‌شوم. فقط یک قطعه‌ای از، یک نکتة جدیدی که در فرمایشات آقای روحانی هست روی آن تکیه می‌کنم. ایشان می‌فرمایند که گاهی اوقات آن ملاک حکم عقلی که وجود دارد، ما نمی‌دانیم که آن ملاک در خارج هنوز موجود هست یا موجود نیست. یا ملاک به یک مجموعة مرکب متقوم هست، احتمال می‌دهیم که با رفتن بعضی از جزءهایش هم هنوز ملاک باشد، چون ممکن است که آن ولو در حالی که آن مجموع مرکب هست، حکم موجود است ولی بعضی از اجزائش دخالت در ثبوت حکم نداشته باشند. یا این‌که آن ملاک متقوم به چیزی باشد و بعد آن ملاک رفته باشد ما احتمال بدهیم که یک ملاک دیگری همزمان با او موجود بوده، یا بعد از، همزمان با رفتن او در همان لحظه ملاک دیگری تحقق داشته باشد در نتیجه حکم هنوز موجود باشد، حکم شرعی که تابع ملاکات هست آن حکم هنوز موجود باشد. به این سه جهت. و بعد می‌گویند در هر سه صورتش استصحاب در حکم شرعی تابع حکم عقلی جاری می‌شود و صحبت‌هایی می‌کنند. می‌گویند در اصل جریان استصحاب بحثی نیست ولی به نظر می‌رسد که استصحاب محکوم استصحاب در ناحیة ملاک هست. مثلاً فرض کنید که ما صدق مضر قبیح بوده. الآن صدق در خارج نمی‌دانیم هنوز مضر هست یا هنوز مضر نیست، در نتیجه نمی‌دانیم ملاک حکم که اضرار هست در این صدق موجود هست یا موجود نیست، در نتیجه قُبحش موجود هست یا موجود نیست، حرمت شرعی‌اش هنوز هست یا حرمت شرعی‌اش مرتفع شده. ما یک بار استصحاب بقای حرمت این صدق را می‌کنیم، ذاتاً این استصحاب جاری است. ولی این استصحاب محکوم یک استصحاب دیگری هست. آن استصحاب بقای ملاک هست. آن ملاک قبح یا ملاک حرمت که عبارت باشد، حالا ایشان در استصحاب حکم شرعی بحث را مطرح می‌کنند. ملاک حرمت که اضرار این صدق هست، این ملاک حرمت ما نمی‌دانیم موجود است یا موجود نیست، استصحاب بقای حرمت می‌خواهیم جاری کنیم ولی استصحاب بقاء ملاک حرمت بر این استصحاب حکومت دارد. یا شک ما در استصحاب بقای حرمت ناشی از این هست که شک داریم که ملاک حرمت باقی هست یا ملاک حرمت باقی نیست، استصحاب بقای ملاک حرمت می‌کنیم و در نتیجه حرمت باقی خواهد بود. دیگر نیازی به جریان استصحاب در حرمت نیست.

در دو صورت دیگری که احتمال می‌دهیم که حکم، ملاک در آن مجموعه مرکب باشد، در یک جزئش به تنهایی ملاک نباشد این استصحاب عدم وجود ملاک در یک جزء را جاری می‌کنیم. در یک جزء به تنهایی نمی‌دانیم ملاک موجود بوده از اوّل، موجود نبوده، استصحاب عدم وجود ملاک در این جزء یا جایی که احتمال می‌دهیم همزمان در آن موضوع مورد نظر ما ملاک دیگری همزمان یا در هنگام مرتفع شدن آن موضوع ملاک دیگری جایگزین شده باشد، اصل تحقق آن ملاک جایگزین شدن این ملاک مورد شک هست، استصحاب ملاک نبودن، عدم ملاک را می‌کنیم و این استصحاب عدم ملاک حکومت دارد بر استصحاب بقای حرمت. چون شک ما در این‌که حرمت باقی هست یا حرمت باقی نیست ناشی از این هست که آیا آن ملاک موجود هست یا ملاک موجود نیست، اگر حکم استصحاب، حکم کردیم که ملاک موجود نیست، دیگر شک ما در حرمت از بین می‌رود. این بیان مرحوم آقای حائری.

البته بعداً ایشان یک ان قلت و قلت‌هایی در مورد این‌که آیا استصحاب کلی ملاک اینجا جاری می‌شود، یا جاری نمی‌شود، امثال اینها، از آن صحبت‌ها می‌کنند که کلی قسم ثالث چیست، من دیگر وارد آن جزئیات بیانات ایشان نمی‌شوم و اصل این بیان را می‌خواهیم صحبت کنیم.

از لابلای فرمایشات مرحوم آقای حائری در مبانی الاصول استفاده می‌شود که ایشان ترتب حکم بر ملاک را، ترتب شرعی می‌داند. ظاهراً به جهت این‌که خود حکم یک امر شرعی هست، همین مقدار را ایشان کافی می‌دانند بر این‌که این ترتبش، ترتب شرعی باشد. ولی به نظر می‌رسد که این ترتب شرعی که ما در اینجاها در استصحاب، ظاهر ادله این هست که باید ترتب شرعی باشد این نحو ترتب‌ها را در بر نمی‌گیرد. استصحاب به استظهار عرفی در جایی هست که ما در واقع وقتی یک موضوعی را استصحاب می‌کنیم، عرفاً استصحاب موضوع برای ترتیب حکمی هست که شارع مقدس بر آن موضوع بار کرده. یعنی این‌که ما یک قضیة شرعیه‌ای، قضیه‌ای داریم که آن قضیه یک موضوعی دارد و یک محمولی. استصحاب را، حالا این موضوع و محمول گاهی اوقات این به نحوی هست که هم آن موضوع و متعلق در بیان مرحوم نایینی هر دویش به نحو یک موضوع و محمول می‌توانیم بیان کنیم. مثلاً آن مثال المستطیع یجب علیه الحج، این را می‌توانیم به این بیان بگوییم المستطیع واجب الحج. مستطیع را موضوع قرار بدهیم، واجب الحج را محمول قرار بدهیم، در مورد حج هم می‌توانیم حج را موضوع قرار بدهیم بگوییم الحج واجب علی المستطیع. حج را موضوع قرار بدهیم، واجبٌ را خبرش قرار بدهیم. علی ای تقدیر ما یک، آن متعلق یا موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی را، هر دوی اینها را در قالب یک قضیه می‌گنجانیم، در قالب یک قضیه بیان می‌کنیم و آن موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی یا متعلق موضوع این قضیه قرار می‌گیرند و آن حکم شرعی واجبٌ محمول آنها قرار می‌گیرد. استصحاب که ما می‌خواهیم در این موضوع بکنیم به دیدگاه عرف استصحاب در این موضوعی جاری می‌شود که یک حکم شرعی را برایش شارع حمل کرده باشد. یک حکم شرعی را بر او بار کرده باشد. و استصحاب در موضوع به غرض ترتیب آن حکم شرعی هست که در قضیة شرعیه و در جعل شارع محمول برای این موضوع قرار گرفته. ما مثلاً یک کسی که قبلاً مستطیع بوده، الآن استطاعتش از بین رفته ولی احتمال می‌دهیم همان استطاعت حدوثی برای بقای وجوب کافی باشد، ما می‌گوییم این آقا قبلاً مستطیع. حالا جایی که استصحاب وجوب را عرض بکنم. قبلاً مستطیع بوده، حالا نمی‌دانیم مستطیع هست یا مستطیع نیست، استصحاب بقای استطاعت می‌کنیم. این مثال. استصحاب بقای استطاعت می‌کنیم یعنی غرض ما از این استصحاب این هست، حکمی که شارع مقدس بر روی این موضوع در هنگام جعل بار کرده آن حکم را بر این موضوع بار کنیم. این مراد از ترتب شرعی این هست. به این معنا ملاک در هیچ قضیة شرعیه‌ای موضوع قرار نگرفته است برای حکمی که بهش بار می‌شود. مثلاً شارع مقدس به دلیل نهی از فحشاء و منکر صلاة را واجب کرده. این النهی عن الفحشاء و المنکر هیچ موضوع برای وجوب قرار نگرفته. یا الناهی عن ناهی عن الفحشاء و المنکر واجبٌ شارع مقدس یک همچین بیانی ندارد که ما بخواهیم استصحاب در بقای ملاک بکنیم و با آن حکم را بار کنیم. بله ما می‌دانیم در جایی که ملاک وجود دارد، این حکم شرعی هم وجود دارد. ملازمه بین ثبوت حکم شرعی و ملاک وجود دارد. یعنی جایی که ملاک باشد حکم شرعی هم وجود دارد. جایی که ملاک نباشد حکم شرعی هم وجود ندارد. نفیاً و اثباتاً بین ملاک و حکم ملازمه هست. ولی این ملازمه، ملازمة عقلیه است. و این ملازمة عقلیه کافی نیست برای جریان استصحاب. مگر حالا بگویید یک جایی به نظر عرف ملازمه مال اعم از ظاهر و موضوع ۳۰:۰۰ آن بیاناتی که احیاناً در بعضی موارد برای این‌که بگوییم اینجا مثبت نیست. می‌گوید اگر حالا در بعضی موارد همچین چیزی باشد، ولی متعارفاً اصلاً به این شکل که استصحاب را در ملاک جاری کنند به غرض ترتیب اثر حکم شرعی به این شکل نیست. این است که اصلاً فکر می‌کنم در ذهن افراد هم، ذهن آقایان هم اجرای استصحاب در ملاک هیچ نیامده. این هم شاید نکته‌اش همین هست که ذهن علما در استصحاب معطوف به مواردی هست که مستصحب ما حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی باشد. و ملاکات و مصالح و مفاسد اینها موضوع حکمش. این موضوع که می‌گویم اعم از آن موضوع و متعلق به اصطلاح مرحوم نایینی است. این مستصحب را به ارتکاز ذهنی‌شان و به استظهارشان از ادله مستصحب را چیزی می‌بینند که یا خودش حکم شرعی باشد یا در قضیه‌ای که شارع با آن قضیه حکمش را جعل کرده موضوع باشد. به نظر می‌رسد که استصحاب در ملاک بخواهیم با استصحاب در ملاک حکم شرعی را اثبات کنیم یا با استصحاب عدم حکم شرعی را نفی کنیم اینها مثبت باشند و بنابراین این بیان مرحوم آقای حائری رحمت الله علیه در مورد این‌که استصحابی که در ناحیة ملاک هست بر استصحاب در ناحیة حکم حکومت دارد به نظر ناتمام می‌رسد. این بحث تمام، به نظر می‌رسد که همچنان که آقایان اشاره فرمودند استصحاب در احکام شرعیه‌ای که تابع احکام عقلی هم هست جاری می‌شود. البته حالا باید دید چه مثال‌هایی برای این بحث اصلاً مثال عینی واقعی قابل توجهی دارد یا ندارد، این است که این را باید در مورد مثال شرعی درست و درمانش یک مقداری تأمل کرد. حالا یک جزئیاتی در این بحث هست این را ان‌شاءالله فردا صحبت می‌کنیم و می‌رویم به بحث بعدی که این‌که آیا بین شک در مقتضی در جریان استصحاب تفصیل هست، آیا شرط اجرای استصحاب این هست که مقتضی بقاء احراز بشود بقائش یا یک همچین شرطی نیست این را ان‌شاءالله فردا شاید وارد این بحث هم بشویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان